



شابک	: ۲۷۰۰۰۰۰ ریال ۸-۰۷-۸۵۴۷-۹۶۴-۹۷۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۱۷۹۳۲۲
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه آزمون‌های پایه‌ی پنجم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)/مولفان امین عابدی‌نژاد، هادی حدادمنش.
مشخصات نشر	: تهران: نشررمز، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۸ص: مصور(بخشی‌رنگی)، جدول (بخشی‌رنگی)، نمودار (بخشی‌رنگی)؛ ۲۲×۲۹ س.م.
سرشناسه	: عابدی‌نژاد، امین، ۱۳۶۸-
شناسه افزوده	: حدادمنش، هادی، ۱۳۶۱-
فهرست‌نویسی مختصر	: فیپای مختصر

نام کتاب	: مجموعه آزمون‌های پایه‌ی پنجم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)
مؤلفان	: امین عابدی‌نژاد و هادی حدادمنش
یراستار	: آرمان وکیل
مدیر برنامه‌ریزی و تألیف	: کامبیز خالقی
تیراژ	: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت	: ۲۷۰۰۰۰ تومان
نوبت چاپ	: اول ۱۲
تعداد صفحات	: ۱۳۸، فحه
ناشر	: رمز
حروفچینی و صفحه‌آرایی	: موسسه فرهنگی آموزشی ماخ و دانش ماخ
طراح جلد	: موسسه فرهنگی آموزشی ماخ و دانش ماخ
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۰۷-۸

آدرس مراکز فروش:

شماره ۱: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان مهدی‌زاده، پلاک ۲۷، واحد ۱۷.

تلفن: ۶۶۹۲۵۲۴۴-۰۲۱

شماره ۲: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان ژاندارمری، نرسیده به فخر رازی، پلاک ۹۶، پخش دوکاج و انتشارات گامی تا فرزندگان:

تلفن: ۶۶۹۶۱۰۱۲-۶۶۹۶۰۹۱۶؛ خط ویژه دبیران: ۶۶۹۵۴۰۲۰

کلیه حقوق چاپ و نشر کتاب محفوظ و متعلق به انتشارات رمز است و هرگونه کپی‌برداری از این مجموعه پیگرد قانونی دارد.

ساعت کمی از سه و نیم گذشته بود. به صفحه‌ی لپ‌تاپم و فایل‌های سؤالاتی که برای آزمون آماده می‌کردیم خیره شده بودم. دستم به طراحی سؤالات نمی‌رفت. درست در سمت دیگه‌ی اتاق آرمان پشت میز نشسته بود. در واقع خوابیده بود. پاهاشو گذاشته بود روی میز و خوابش برده بود. چشمم به پنجره و سیاهی پشتش افتاد. توی ساختمون روبرو یک چراغ روشن بود. شاید دانش‌آموزی داشت برای امتحانش آماده می‌شد.

ناگهان یه ماشین از توی کوچه رد شد. صدای ضبط ماشین خیلی زیاد بود. آرمان از خواب پرید. زیر لب چیزی گفت. دوباره چشاشو بست. با چشم بسته گفت: «تموم نشده هنوز؟» گفت: «نه». گفت: «تمومش کن زودتر دیگه. میخام بازخوانی کنم برم خونه بخوابم.» گفتم: «باشه» دوباره به صفحه‌ی لپ‌تاپ خیره شدم. بعد چند لحظه به آرمان گفتم: «آرمان به نظرت دانش‌آموزایی که تو آزمونمون شرکت می‌کنن سر امتحان راجع به ما طراحا چه فکری می‌کنن؟» آرمان گفت: «هیچی. دوس دارن سرمونو ببرن.» گفتم: «چرا؟» گفت: «واسه این که ساعت سه و نیمه و تو هنوز دفتری که سؤالات سخت طرح کنی.» گفتم: «خب به نظرت دانش‌آموز سؤالاتی که توی همه‌ی کتابای بازار هست ببینه بهتره یا سؤالاتی با کیفیت؟» گفت: «ول کن تو رو خدا. زودتر تمومش کن. کمرم درد گرفت از بس رو صندلی چرت زدم.» گفتم: «نه اینو جواب بده بعد بخواب.» گفت: «خب دانش‌آموزا نمی‌دونن که تو چرا سؤالاتی طرح می‌کنی که نیاز به فکر کردن بیشتر داشته باشه.» گفتم: «یعنی نمی‌دونن من می‌خواه که فکر کردنو یاد بگیرن؟» گفت: «یاد بگیرن که چی بشه؟» گفتم: «یاد بگیرن که هر مسأله‌ای که توی زندگی باهاش مواجه شدن بتونن درست فکر کنن.» چشاشو باز کرد. یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم کرد. گفت: «دانش‌آموز توی این سن کم چرا باید با مسأله‌ای مواجه بشه؟» گفتم: «زندگی همینیه. همیشه یه چالش جلوی پاته.» گفت: «مگه نشنیدی؟ میگن دانش‌آموز نباید استرس تحمل کنه. باید بازی کنه. بخند.» گفتم: «بازی و خنده مهمه. خیلی مهمه. ولی من دلم می‌خواد اگه دانش‌آموز یه مسأله‌ای توی زندگیش پیش اومد هم بتونه هم بازی کنه هم بخند.» ضمن می‌خوام از الان آموزش ببینه که چجوری ابعاد مختلف یه مسأله رو ببینه. اون وقت یاد گرفته که هر مسأله‌ای پیش اومد حتماً برین راه بی‌وجود داره.» یه کم سکوت کرد. بعد گفت: «باشه. سؤالاتو طرح کن زودتر بریم بخوابیم.»

دوباره خوابید. دوباره خیره شدم به پنجره. چراغ هنوز روشن بود. با خنده فکر کردم که اگه دانش‌آموزام مَث آرمان فکر کنن که می‌خوام اذیتشون کنم چی؟ اگه نتونم توی یاد دادن شیوه‌ی تفکر موفق باشم. اگه دانش‌آموزا فقط مَث تستایی به این سؤالا نگاه کنن که باید حداکثر توی دو دقیقه حل بشه چی؟ احساس کردم دیگه نمی‌تونم سؤالی طرح کنم. مغزم قفل قفل شده بود. پا شدم رفتم دم پنجره. خیره شدم به پنجره روبرویی. نمی‌دونم چه قدر گذشت. با صدای اذان به خودم اودادم. رفتم پشت لپ‌تاپم. دفترچه اولیه‌ی آزمون رو باز کردم. صفحه‌ی آخرش زیر آخرین سؤالات با فونت درشت شروع کردم به تایپ کردن:

«دختر عزیزم، پسر نازنینم»

هدف از این آزمون اینه که فقط و فقط یه جور دیگه فکر کردن رو یاد بگیرن. امیدوارم اینو بدونی که فقط می‌خوام توی زندگی هر مسأله‌ای که باهاش مواجه شدی به جای این که نگران باشی مطمئن باشی این مسأله‌هم در نهایت حل میشه. فقط با یه درست بهش فکر کنی. از جهات مختلف بهش نگاه کنی.

برات آینده‌ای سرشار از تفکر و اندیشه آرزو می‌کنم. دوست دار تو.

طراح»

حالم بهتر شده بود. حالا که با صداقت نوشته بودم چرا متفاوتم حالم بهتر شده بود. سؤالاتی آخرو طرح کردم. رفتم جای گذاشتم. یه چایی ریختم و آروم آروم بیدار کردم.

امین عابدی‌نژاد

سرپرست دپارتمان آزمون‌ها